

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

شبهانگ راد

۲۲ جون ۲۰۱۱

کدامین رفتن‌ها و راه‌کارها؟

هر زمان که کش و قوس‌های سیاسی درون جامعه شدت می‌گیرد، ما شاهد ارائه نظرات و ارزیابی‌های گوناگون از جانب اپوزیسیونیم. واقعیت این است که دهه‌هاست نیروها و سازمان‌های سیاسی ایرانی بر رفتن رژیم جمهوری اسلامی تأکید می‌ورزند و در این میان همه، سعی‌شان بر آن است تا جدا از شرح حوادث و رخداد‌های درون جامعه، جمع‌بندیها و استنتاجات سیاسی خود را به‌عنوان یگانه ارزیابی حقیقی به خورد دیگران دهند. جمع‌بندیها و ارزیابی‌های سیاسی که با واقعیات جامعه مان، کمترین انطباقی نداشته است و دیده‌ایم که هم رژیم جمهوری اسلامی یا بر جا ماند و هم زندگی میلیون‌ها کارگران و زحمتکش در منگنه هر چه بیشتر قرار گرفته است.

البته دلائل چنین ارزیابی‌هایی را می‌باید در ادراک نادرست افراد، سازمان‌ها و جریانات، پیرامون نقش و مکانیزم‌های سرمایه و همچنین در ناباوری آنان در انجام وظایف پایه‌ئی توضیح داد. هدف و قصد فعلی نوشته، بر سر اثبات و یا نفی تحلیل‌های سیاسی سازمان‌ها و احزاب کمونیستی نیست بلکه اشاره به ارزیابی‌ها و چشم‌اندازهای غیر واقعی آنان، از رخداد‌های معین سیاسی است. بحث اساسی بر سر توهم پراکنی‌هایی است که دهه‌هاست بر افکار نیروهای خارج از کشور ایران چنگ انداخته است.

در حقیقت سی سال و اندی است که جامعه ایران با افکار ناصحیح اپوزیسیون، همچون رژیم جمهوری اسلامی "تنبیبت" نشده است؛ "عمر رژیم کوتاه است"، "جمهوری اسلامی یکی دو سال دیگر سرنگون خواهد شد"، "فرصتی برای جمهوری اسلامی باقی نمانده است" و امثالهم – روبرو می‌باشد. سی سال و اندی است که اپوزیسیون ایران بر تغییر رژیم جمهوری اسلامی تأکید می‌ورزد، بدون این‌که در میدان سرنگونی حضور عملی و فعال داشته باشد. به بیانی نگاه و تصورش به‌مانند عامه، تغییر صوری رژیم‌های وابسته و به صحنه بین‌المللی است. امیدها وارونه شده است و واقف نیست که بدون تسلط یابی ایده‌های کمونیستی بر سر جنبش‌های اعتراضی کارگری – توده‌ئی، جامعه از قید و بندهای اسارت‌بار امپریالیستی رها نخواهد یافت. واقف نیست که اگر رژیم جمهوری اسلامی به هر دلیلی کنار گذاشته شود و نظام اجتماعی – اقتصادی دست نخورده باقی بماند، کارگران و زحمت‌کشان، در ابعادی دهشتناک‌تر مورد تعرض و یورش، تازه به قدرت رسیدگان قرار خواهند گرفت. بر سر

کار گماردن سردمداران رژیم جمهوری اسلامی از جانب قدرت‌مداران جهانی، گواه چنین مدعائیست و به اثبات رسیده است که حاکمیت رژیم‌هائی همچون رژیم جمهوری اسلامی نه محصول مبارزات توده‌ئی و مکانیزم‌های درون جامعه بلکه حاصل داد و ستدهای سرمایه‌داران جهانیست. با این اوصاف و خلاف استنتاجات و پیش‌داوری‌های جریانات، رژیم جمهوری اسلامی نه تنها نرفت، بلکه پای در چهارمین دهه از عمر خود گذاشته است و نزدیک به سه دهه و نیم است که چرخ‌های سرمایه در ایران را به حرکت در می‌آورد و بر سرکوب و استثمار میلیون‌ها انسان رنج‌دیده پای می‌فشارد. جمهوری اسلامی نه تنها نرفت بلکه به یمن حمایت‌های بی‌دریغ اربابانش ماند و تصفیه و سرکوب نمود و قادر گردید تا رابطه و پیوند اندک اپوزیسیون با جنبش‌های اعتراضی را قطع نماید.

این خاصیت جوامع طبقاتی و خاصیت حکومت‌های وابسته به سرمایه‌های جهانیست و بی‌گمان، ماندگاری همه آنها را می‌باید از یکسو در قدرت و حمایت‌های بی‌دریغ اربابان‌شان و از دگرسو در ناتوانی نیروهای کمونیستی در پیشبرد وظایف بنیادی‌شان جست و جو نمود. به عبارتی صحیح‌تر جمهوری اسلامی به این دلیل ماند که جامعه فاقد سازمان رزمنده سالم و قوی در مقابل ارگان‌های حافظ بقای سلطه امپریالیستی بود. به این دلیل عمر بیش از سه دهه نموده است که تفکرات غالب بر جنبش کمونیستی، یأس، خودگی، تسلیم‌طلبی، پراکندگی و عقب نشینی توأم با توهم پراکنیست. جمهوری اسلامی ماند به این دلیل روشن که جنبش‌های اعتراضی درون جامعه، فاقد حمایت‌های عملی از جانب نیروهای مدافع خودی‌اند. نمی‌توان در حاشیه قرار گرفت و در همان حال بر طبل "رفتن"های رژیم کوبید و انتظار نابودی سلطه سیاسی - اقتصادی نظام امپریالیستی حاکم بر جامعه مانرا داشت.

به راستی و در بستر چنین حقایق تلخ و ناکرده‌های روشنی آیا وقت مرور مجدد، بازنگری و تصفیه حساب با ارزیابی‌های سیاسی‌مان فرا نرسیده است؟ آیا وقت آن فرا نرسیده است تا یکبار دیگر بر نقش و جمع‌بندیها و استنتاجات تاکتونی خود نگاهی بیندازیم و جایگاه نظری و عملی خود را، هم در قبال رژیم سرپا مسلح و وابسته و هم در مقابل کارگران و زحمت‌کشان مشخص نمائیم و نشان دهیم که «**شرط صداقت انقلابی در برخورد جدی با مسائل است**»؟ آیا وقت آن فرا نرسیده است تا روشن سازیم که وظیفه اساسی و پایه‌ئی کمونیست‌ها جدا از به تصویر در آوردن سرنوشت آتی و تاریخی نظام‌های سرمایه‌داری، در تبیین و تعیین وظایف آتی و مهمتر از همه اینها در ارائه راه‌های برون رفت از بن بست‌های مبارزاتی تعریف می‌گردد؟ آیا نبایست و نمی‌باید این سؤال را در مقابل خود قرار دهیم که منظور و مقصودمان، از کدامین رفتن‌هاست؟ آیا نبایست و نمی‌باید به این سؤال پاسخ دهیم که دلایل عدم تحقق ارزیابی‌های تاکتونی‌مان به کدامین سیاست‌ها و تاکتیک‌ها مربوط می‌باشد و چرا رژیم جمهوری اسلامی علی‌رغم "لرزان" بودنش، توانسته است حدوداً سه دهه و نیم دوام بیاورد؟ انصافاً آیا ارائه جمع‌بندیها و ارزیابی‌های تا به حال‌مان، مبنی بر، تعیین عمر کوتاه برای سردمداران رژیم جمهوری اسلامی در خدمت به رشد و شکوفائی جنبش‌های اعتراضی از یکطرف و بسیج هر چه وسیع‌تر نیروهای کمونیستی خارج از کشور، از طرف‌دیگر بوده است؟ آیا مجاز نیستیم تا این سؤال را در مقابل خود قرار دهیم که نیروهای کمونیستی خارج از کشور با کدامین راهکارها، قصد فائق آمدن بر پراکندگی‌های موجود و یا با کدامین نیرو، قصد برقراری حاکمیت کارگران و زحمت‌کشان را در سر دارند؟

تصورم بر آن است که پاسخ‌گوئی به سوالات فوق چندان مشکل نمی‌باشد و می‌توانیم در حله نخست حاکمیت دهه چهارم رژیم را، پایه هرگونه قضاوتی قرار دهیم و نشان دهیم که رژیم "درمانده" و رو به "استیصال" جمهوری اسلامی، خلاف نظر اپوزیسیون همچنان به حاکمیت به ناحق خویش تداوم می‌بخشد و یک لحظه از تأمین منافع

سرمایه‌داران جهانی عقب‌نشسته است. یعنی این‌که چند دهه‌ای توانسته است کارگران و زحمت‌کشان را مورد استثمار وحشیانه خود قرار دهد و بیش از سه دهه، کمونیست‌ها، مبارزان، مخالفان و قربانیان نظام را اعدام نماید و از همان آغازین حاکمیت، اپوزیسیون را از میدان به عقب راند. یعنی نزدیک به سه دهه، توانسته است بدون کمترین موانعی از جانب نیروهای کمونیستی و با زور و سرکوب، سیاست‌های ضد کارگری و ارتجاعی خود را به میلیون‌ها انسان محروم حقه نماید. و در ثانی موقعیت و ریزش یکایک نیروهای کمونیستی موجود در خارج از کشور و انتخاب سیاست‌های دافعه و سکتاریستی‌شان، به نوبه خود می‌تواند مانع هرگونه قضاوت ناصحیحی باشد. البته که ناگفته نماند، اوضاع دردناک اپوزیسیون و تعرض سرمایه به توده‌های ستم‌دیده و به موازات آن‌ها تخطئه جنبش‌های اعتراضی، مختص، به ایران نیست. در حقیقت تسلط سیاسی سرمایه را این‌روزها می‌توان به‌عینه در تمامی جنبش‌های منطقه خاورمیانه، شمال آفریقا و در دیگر قاره‌ها به‌عینه مشاهده نمود. می‌توان مشاهده نمود که چگونه ضد انقلابیون به یمن سازمان‌ها و ارگان‌های متناسب با منافع خویش شیره جان کارگران و زحمت‌کشان را می‌مکند و هرگونه ندای آزادیخواهی را به سبوعانه‌ترین شکل ممکن پاسخ می‌دهند. سرمایه در همه‌جا این‌چنین عمل کرده - و می‌کند - و در مقابل نیروهای مدافع جنبش‌های مردمی در خود و نظاره‌گر جنبش‌های کارگری - توده‌ئی و بی‌وظیفه‌اند. به عبارتی حقیقی‌تر مدافعان رنگارنگ نظام و ارگان‌های حافظ بقای آنان عملاً در میدان‌اند و در مقابل نیروهای کمونیستی در پی ارائه ارزیابی‌های غیر واقعی از نظام‌های سرمایه‌داری و از جمله نظام وابسته جمهوری اسلامی‌اند. به اوضاع کنونی مصر، لیبی، مراکش و خلاصه به ایران نگاهی بیندازیم، آن‌وقت پی خواهیم بُرد که چگونه این رژیم‌ها بدون موانع جدی اپوزیسیون سرنوشت جنبش‌های اعتراضی خودبخودی را رقم می‌زنند. دیده‌ایم که این نظام‌ها علی‌رغم بحران دائم‌التزایدشان توانسته‌اند - و خواهند توانست - بر حیات ننگین خویش ادامه دهند و به چپاول و سرکوب کارگران و زحمت‌کشان بپردازند. توانسته‌اند - و خواهند توانست - به یمن حمایت‌های بی‌دریغ قدرت‌مداران جهانی از مناسبات موجود حفظ و حراست نمایند. در حقیقت این رژیم‌ها را بر سر کار گمارده‌اند - و می‌گمارند - تا منافع طبقه سرمایه‌دار دست نخورده باقی بماند و طبعاً، روز و روزگاری و بنابه مصالح سرمایه‌های جهانی به کنار گذاشته خواهند شد و رژیم و یا عناصر دیگری را به منظور تخطئه و انحراف جنبش‌های اعتراضی بر سر کار خواهند گمارد. چرا که میادین اعتراضی فاقد نیروهای کمونیستی جدی‌ست. مگر بی دلیل است که عناصر وابسته این‌روزها و در همه‌جا، به میدان‌دار اعتراضات مردمی تبدیل گشته‌اند و از موقعیت کنونی سوءاستفاده می‌نمایند و قیافه حمایت از جنبش‌های اعتراضی را به خود می‌گیرند و تحرکات مردمی را در جهت منفعت جناحی خویش سمت‌وسو می‌دهند. متأسفانه در همه‌جا و در ایران، چپ در حاشیه کامل قرار گرفته است و طبعاً جنبش حاشیه‌ئی، جنبش بی تأثیر است. نمی‌توان به‌مدت طولانی با تفسیر دنیای کنونی و با برشماری حوادث سیاسی جامعه و مهمتر از همه این‌ها با طرح و بیان اندیشه‌های درازمدت و تاریخی، بر بن‌بست‌های فعلی و آئی جنبش فائق آمد. آشکار است که تفاوت عمیقی فی‌مابین تبیین وظایف آئی - تاریخی با شرایط مشخص وجود دارد و ضروری و به جاست تا این دو پروسه را به طور عملی به حساب آورد و خلط مبحث ننمود و از ارائه چشم‌اندازهای نافرجام و غیر واقعی به دور ماند.

به بیانی دیگر همه بر این باوراند که نظام‌های سرمایه‌داری سرتاسر دنیا غرق در بحران‌اند و مستحق یک‌روز حکومت‌داری نیستند. همه بر این باوراند که این نظام‌ها در خدمت به طبقه انگل صفت‌اند و حیات یک‌روزه شان مترادف با تلف شدن میلیون‌ها انسان سرتاسر جهان است؛ اما در کنار بیان چنین حقایق و خواست باطنی و تاریخی باید موانع و مشکلات آئی را شناخت و در جهت رفع آن‌ها بر آمد. مقوله‌ها و وظایفی که دهه‌هاست به طور عملی از

دستور کار اپوزیسیون ایران خارج شده است و متأسفانه از هر اعتراض توده‌ئی و از هر تضاد درونی نظام، سر مست می‌شوند و از "رفتن" رژیم جمهوری اسلامی سخن به‌میان می‌آورند، بدون این‌که به ماهیت درونی تضادها و سلطه‌ایده‌های حاکم بر جنبش‌های اعتراضی توجه نمایند؛ غیر مسؤوالانه و نسجیده بر این نظر تأکید می‌ورزند که این جنبش "صندلی"ی برای عناصری همچون "موسوی" و "کروبی" باقی نگذاشته است و می‌گویند، "فرصتی برای جمهوری اسلامی باقی نمانده است!!" بدون این‌که لحظه‌ای به این بیاندیشند که چرا ارزیابی‌ها و یا استنتاجات سیاسی تاکنونی‌شان به عرصه‌عمل در نیآمده است؟ چرا جنبشی که موسوی را دور زده و پرچم رهائی و آزادی را در دست گرفته بود، به‌یکباره افت نموده است و ما بیش از این شاهد تداوم "قیام" دلاورانه توده‌ها نمی‌باشیم؟ [لازم به توضیح است که بحث بر سر نفی و انکار خیزش‌های مردمی، نقش، جایگاه و وظایف آنان در قبال رژیم سرپا مسلح جمهوری اسلامی نیست بلکه هدف، برخورد با برداشت‌ها و ارائه ارزیابی‌های سیاسی ناصحیحی است که اپوزیسیون ایران مبلغ آن می‌باشد].

علاوه بر همه این‌ها چرا "حزب" و یا "سازمانی" که ادعای رهبری و هدایت مبارزات توده‌ها را در سر داشت و بر این باور بود که توده‌ها در انتظار "فرامین" آنان‌اند، به ناگاه عقب نشست و از سمت‌وسو دادن جنبش‌های اعتراضی رویگردان شد؟ آیا بی‌توجهی مردم نسبت به مواضع و "رهنمود"های احزاب کمونیستی خارج از کشور، مؤید این حقیقت نیست که چشم و گوش جنبش‌های اعتراضی به اپوزیسیون بی‌عمل و دور افتاده، دوخته نشده است؟ آیا خود این امر نشان نمی‌دهد که ارزیابی و استنتاجات سیاسی وی، دره عمیقی با واقعیات مبارزاتی توده‌ها و همچنین تضادهای درونی رژیم جمهوری اسلامی فاصله دارد؟ آیا واقعیات کنونی و ماندگاری چندین دهه رژیم جمهوری اسلامی نبایست و نمی‌باید تلنگری باشد تا از ارائه چشم‌اندازهای غیر واقعی فاصله بگیریم و افکار عمومی را بیش از این متوهم نسازیم و در مقابل تلاش ورزیم تا زمینه‌ها و پیش‌شرط‌های نه صرفاً رفتن رژیم جمهوری اسلامی بلکه نابودی سلطه نظام امپریالیستی را فراهم نماییم؟

همه حرف در این است که اپوزیسیون در هر دوره از جنبش‌های اعتراضی و در هر دوره از شدت‌گیری تضادهای درونی نظام، به جای تعمق به محتوای آن‌ها و به جای دخالت‌گری‌های عملی، بر طبل رفتن زود هنگام رژیم کوبیده است. همه‌حرف در این است که در هر دوره‌ای به جای توضیح و قبول سیطره جناح‌های رقیب دولتی، بر سر جنبش‌های اعتراضی، یا به انکار نقش و نفی افکار آن‌ها پرداخته است و یا بعضاً از آنان، به بهانه "اصلی" و "فرعی" نمودن تضادهای درونی جامعه، به اربابه جنبش‌های "اصلاح طلبی" و "سبز" تبدیل گشته‌اند. البته که باید اعتراف نمود ایراد و اشکال کار، فقط و فقط به ارائه ارزیابی‌های ناصحیح از رژیم جمهوری اسلامی خلاصه نمی‌گردد و در درون هم، بر راهکارهای نافرجام، شکننده، فرسایشی و بی‌محتوا پای می‌فشارد. راهکار هایش در خدمت به برون رفت از موقعیت دردناک چپ نیست. در حقیقت چپ رانده شده و تمرکز یافته خارج از کشور، به شرایط کنونی تن داده است و فاقد برنامه‌های عملی به منظور برون رفت از وضعیت فعلی است. بیان شکست و طرح محدودیت‌ها و عقب‌نشینی جهان کمونیستی از یکسو و تعرض بی‌امان نظام‌های سرمایه‌داری و به ویژه نظام جمهوری اسلامی از سوی دیگر، تسکین دهنده دردهای بی‌شمار چپ خارج از کشور تبدیل گشته است.

خلاصه این‌که با صراحت تمام می‌توان تأکید ورزید، تداوم افکار و متدکاری فوق، در خدمت به راهگشائی عملی جنبش‌های اعتراضی نیست. چرا که جامعه نیازمند برش مبارزاتی و نیازمند هدایت عملی است؛ نیازمند حضور بالفعل نیروهای کمونیستی و آن‌هم در میادین متفاوت مبارزه طبقاتی است. به اثبات رسیده است که هیچ جنبشی بدون دخالت‌گری کمونیست‌ها ره به جایی نخواهد بُرد و به سر انجام رسیدن هر انقلابی منوط به سازمان‌دادن مبارزات

کارگری – توده‌ئی علیه مدافعان رنگارنگ نظام‌های امپریالیستی‌ست. مضافاً این‌که به اثبات رسیده است هر اتحاد پایدار و با محتوایی در بستر شرکت عملی مبارزه ممکن‌پذیر می‌باشد. کار و وظیفه‌ای که چپ ایران، سه دهه‌ای‌ست از آن فاصله گرفته است و غیر مسؤولانه ، راهکارهای برون رفت از وضعیت کنونی را در شکل‌ها و فرم‌های بی‌محتوایی همچون راه‌اندازی نشریه، سایت‌های اینترنتی، برنامه‌های تلویزیونی یک‌ساعته و آن‌هم در خارج از کشور توضیح می‌دهد. سیاستی که در خدمت به پراکندگی‌های هر چه بیشتر، و توهم‌زاست.

۲۱ جون ۲۰۱۱

۳۱ خرداد [جوزا] ۱۳۸۹